

خطاب دائمی قرآن: لِاتِّمَمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ^۱

حاج دکتر نورعلی تابنده

از آب به راه‌های گوناگونی مثلاً برای آشامیدن یا برای شست‌وشو استفاده می‌شود. آب آثار مختلفی در زندگی ما دارد. به‌خاطر دارم که شاید حدود سی سال پیش دانشمندان شوروی راجع به آب و آثار آن تحقیقات زیادی کرده و شرح مفصّلی نوشته بودند. در قرآن هم در یکی از آیات می‌فرماید: *مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ*^۲، هر چیزی زنده به آب است؛ حیات به آب است. از این رو در بعضی خطبه‌های عرفانی در شأن حضرت علی آمده است که *اَصْلُ الْحَيَاةِ الْمَائِيَّةِ، عَلِيٌّ، سِرْچَشْمَةُ حَيَاتٍ* وابسته به آب است. *سِرْچَشْمَةُ* آب حیات است، آبی که انسان را همواره زنده نگه می‌دارد. ولی با این همه انس و آشنایی با آب، با اینکه آب مثل هوا از قابل دسترس‌ترین امور به ما است، با این همه سادگی و بساطت که آب دارد، اگر کسی از ما پرسد که آب چیست، آن را تعریف کن، نمی‌توانیم پاسخ دهیم. قرآن

۱. متن منقّح و مفصّل مطالب عنوان شده در تاریخ ۸۴/۳/۱۹.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

هم همین طور است. همین مقام را که آب در طبیعت دارد، قرآن در ماوراءالطبیعه دارد. این همه بحث و نظر، این همه پرس و جو، این همه تحقیق درباره قرآن شده است. از بحث درباره ظاهر کلمات، اعراب، نحوه قرائت آنها تا مباحث دقیق عرفانی درباره لطایف معنوی قرآنی؛ از مباحث فقهی و آیات الاحکام تا انواع نگارش خطوط قرآنی و تذهیب آنها همه جزو مطالب و مسائل قرآن‌شناسی است. بسیاری از ما مسلمانان با قرآن مجید مأنوس هستیم و آن را به عنوان کلام الهی و کتاب مقدس دینی می‌خوانیم. یکی از دستورات فقری خواندن یومیّه قرآن مجید و تدبّر و تفکر در آن است. ولی با این همه انس با قرآن مجید و تحقیق و تفحص درباره آن، حقیقت قرآن برای ما نامعلوم است و اگر کسی درباره این کتاب الهی پیرسد، ما نمی‌دانیم چیست و چه بسا اقوال نسنجیده و نادرست درباره آن بگوییم. چنان‌که در تاریخ اسلام شاهد آن هستیم که سوءاستفاده‌های فکری فراوانی خصوصاً از تفسیر به رأی در قرآن شده است.

آیات قرآن دارای وجوه و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی است که شرح جامعی از آن در ابتدای تفسیر شریف بیان السعادة آمده است. یکی از مهم‌ترین اینها، موضوع تنزیل و تأویل قرآن است. درباره تأویل قرآن، تأویل ممدوح و مذموم، فرق میان تأویل و تفسیر، تفسیر به رأی و... مطالب مختلفی گفته شده است. خود کلمه تأویل در لغت به معنای بازگرداندن و رجوع به اصل و مبدأ است. تنزیل هم در لغت به معنای پایین آوردن و فرود آوردن است. آیات قرآنی دارای تنزیل و تأویل است. تنزیل قرآن، نزول آن از مراتب عالیه تا درجه مکتوب شدن و به صورت کتاب درآمدن است. تأویل آیات قرآن هم بازگرداندن آنها است به معانی اصلی و اولیه‌اش. قرآن مجید در طی بیست و سه سال بر پیامبر نازل شد و ایشان آن را ابلاغ کردند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه کسی

علم به تأویل قرآن دارد.

در قرآن، آیه پنجم سوره آل عمران، می فرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا. این آیه درباره تأویل آیات متشابه است - و به اعتباری دیگر تأویل کل قرآن است - و اینکه چه کسی تأویل آنها را می داند. بعضی از مفسران، این آیه را چنین می خوانند که وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و در اینجا آن را تمام می دانند و وقف می کنند. بنابراین قرائت، کسی تأویل قرآن را نمی داند مگر خداوند. راسخون در علم هم کسانی هستند که در این باره از جهت تسلیم به خداوند می گویند: به آن ایمان آوردیم و همگی آنها از جانب پروردگار ما است، ولی آنها تأویل قرآن را نمی دانند. ولی گروهی هم می گویند که او در ابتدای جمله وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و او عطف است و این جمله، جمله عاطفه و ادامه همان جمله اول است. بنابراین قرائت، تأویل قرآن را خداوند همچنین راسخون در علم می دانند. طرفداران هر یک از دو قرائت در بیان نظر خود دلایلی آورده اند که در اینجا مجال ذکر آنها نیست.

ولی قول دقیق، بنا بر نظر مصتف بیان السعادة این است که تأویل آن را به نحو اطلاق و آن گونه که در نفس الامر است کسی نمی داند جز خدا و معصومین (ع) ولی دیگر انبیا و اولیا در مقام راسخون در علم هر یک به قدر مقام و شأن معنوی خویش آن را می دانند. اما تأویل به معنایی عام تر در مورد همه مؤمنان صادق است.

برای فهم این مطلب به یکی دیگر از لطایف قرآنی یعنی موضوع ظاهر و باطن داشتن آن می پردازیم. در حدیثی نبوی آمده است که قرآن دارای ظاهر و بطنی است و آن بطن هم دارای بطنی دیگر تا هفت بطن (إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً إِلَى سَبْعَةِ أَبْطَانٍ). ظاهرترین مصداق هر آیه همان است که شأن نزول آن

می‌باشد. و تنزیل قرآن مربوط به همین مرتبه است. خواننده قرآن و تأمل‌کننده در آن برحسب مراتب فهم و درک معنوی خویش از ظاهر آیات به باطن آنها راه پیدا می‌کند. این است که در روایتی فرموده‌اند: اِقْرَأْ لِيَعْنَى بَخْوَانٍ وَبِالْأَبْرُو؛ به مراتب بالاتر معنوی و عرفانی سلوک کن.

تأویل به معنای عامش آن است که ظاهر قرآن را به بواطن آن برگردانیم. یعنی درست همان‌طور که قرآن به عنوان کلام الله در تنزیل خویش در سیر نزولی از مقام غیب الهی و باطن، ظاهر و ظاهرتر شده به طوری که خلق الناس، مخاطب آن قرار گرفته‌اند، این مخاطبان و قاریان قرآن در سیر صعودی، بنابر درجات عرفانی خویش، آن را بیشتر و بیشتر می‌فهمند.

شخصی از حضرت اباجعفر (ع) درباره این روایت پرسید که «در قرآن آیه‌ای نیست که دارای ظاهر و بطنی نباشد.» حضرت فرمود: «ظهر آن تنزیلش و بطن آن تأویلش می‌باشد.»^۱ حال اگر قرآن مجید را منحصر به ظاهر آیات و موارد مربوط به شأن نزول کنیم، خطاب قرآن فقط منحصر به ۲۳ سال اتمام رسالت پیامبر اکرم و همان مسلمانان و مؤمنان صدر اسلام و همان وقایع و حوادث و مسائل مطرح شده برای مردم آن زمان آن هم در جزیره العرب می‌شود. ولی اگر از این معنای ظاهری (تنزیل) عبور کنیم و به اصل و مبدأ آیات بازگردیم (تأویل) همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها می‌توانند مورد خطاب الهی قرار گیرند؛ چنان‌که در روایت نیز آمده که قرآن را چنان بخوان که گویی بر تو نازل شده است. در این حال خطاب‌های یا ایها الناس، یا ایها الانسان، یا ایها الذین آمنوا فقط مربوط به انسان‌های ۱۴۰۰ سال پیش دوران رسالت پیامبر نمی‌شود.

۱. صفار قمی، بصائر الدرجات، تصحیح حاج میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی، ص ۱۹۶.

بر اساس تفاوت تنزیل و تأویل هم می توان گفت تفسیر قرآن علم نزول آیه یعنی دانستن شأن نزول آن و مسائلی از قبیل مباحث فقهی و لغوی درباره آیه است و تأویل قرآن، بازگرداندن آن به معنایی است که مطابق ظاهر آیه است و احتمال آن می رود. مثال ساده این مسأله در زندگی اجتماعی فعلی انسان ها این است که در قوانین مصوبه پارلمان معمولاً هدف خاصی ذکر می شود و بر مبنای آن هدف مثلاً می گویند: «برای تأمین عدالت مقرر می گردد که...». این قسمت (تأمین عدالت) همیشگی (البته به معنای معمولی) است ولی مقررات با انطباق با زمان و مکان و برای همان منظور است. در این باره به زبانی ساده تر مثال هایی از قرآن ذکر می شود:

در آیه ۴۳، سوره نساء می فرماید: یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون. معنای ظاهری آیه این است که به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می گوئید. این آیه از نظر شأن نزول مربوط به مراحل اولیه تحریم شرب خمر است. برای اینکه خداوند به یک باره شرب خمر را نهی نکرده بلکه ابتدا می فرماید به هنگام نماز خواندن، مست نباشید. ولی تحریم قطعی آن در سوره بقره، آیه ۲۱۹ است که می فرماید: یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما کبیر من نفعها. در این باره کسی - با یک تأویل نادرست - سؤال کرده بود که اگر شخصی در سلوک از حالت هوشیاری خارج شد، از مصادیق سکاری (مست) در این آیه محسوب می شود. پاسخ این است که اگر کسی در این حالت عدم هوشیاری یا مستی معنوی باشد، چیزی را نمی فهمد و به حالات خویش آگاهی ندارد و مثل آدمی می ماند که در حالت اغما یا بیهوشی بستری شده باشد. در این حالت او از خود اراده ای هم ندارد. ولی از این آیه چنین فهمیده می شود که مخاطب آن کسی است که دارای اراده است و

می تواند نماز نخواند. این یک معنا (تأویل) باطنی - البتّه نادرست - می تواند باشد.

در یک معنا (تأویل) دیگر درباره جمله حتی تعلموا ما تقولون - تا بدانید که چه می گوئید - می توان گفت: یعنی باید در نماز بفهمید که چه می گوئید و کلام شما مصداق لقلقه زبان یا هذیان نباشد. مثلاً وقتی می گوئید الحمد لله رب العالمین ایّاک نعبُدُ و ایّاک نستعین، بدانید که چه می گوئید و به که می گوئید.

اینها می تواند از مراتب مختلف باطنی فهم این آیه باشد. البتّه بعضی هایش در درجات مختلف است و بعضی ها تفصیل دیگری است. این تأویل ها تا آنجا که با ظاهر عبارات در مقام تنزیل مخالف نباشد، می تواند مقبول و مستند باشد ولی متأسفانه گاه سوءاستفاده هایی از تأویل قرآن شده است و لذا تأویل نزد عدّه ای معنای مذموم یافته و آن را به معنای تفسیر خلاف ظاهر به کار برده اند. چنان که در مورد برخی از کسانی که به باطنیه مشهور شده اند رخ داده است. آنان بدون توجه به ظاهر آیات و مطابقت باطن با ظاهر قرآن را تأویل کرده اند.

مصداق دیگر از این سوءاستفاده آن است که گروهی از متکلمان در تفسیر قرآن مرتکب شده اند. آنان درباره مفاد آیاتی که در فهم ظاهریشان نمی گنجد - در مسائلی مثل جبر و اختیار یا رؤیت خدا - مرتکب تأویل های نادرست شده اند و خطاب به چنین کسانی مولانا می گوید:

کرده ای تأویل حرفِ پکر را خویش را تأویل کن نه ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می کنی پست و کثر شد از تو معنی سنی^۱
از مسائل مربوط به تنزیل قرآن و آیات، مسأله سوره ها و آیات مکی و مدنی
است. درباره تفاوت این دو، مطالب مختلفی گفته شده است ولی آنچه اجمالاً

۱. مثنوی مولوی، طبع نیکلسون، دفتر اول، ابیات ۸۱-۱۰۸۰.

می‌توان فهمید این است که آنچه در مکه بر پیامبر نازل شده مکی است و از اوصاف آیات مکی این است که چون مربوط به دعوت اولیه پیامبر به اسلام است، در برگیرنده اصول دین و مطالب اخلاقی است. در قیاس با آیات مکی، می‌توان گفت آنچه در مدینه نازل شده، مدنی است و چون این آیات مربوط به زمانی می‌شود که پیامبر در شهر مدینه، جامعه اسلامی را تشکیل داده و به اقتضای اداره این جامعه باید قوانین و احکام جزئی نیز تشریح می‌شد، آیات و سوره‌های مدنی مشتمل بر جزئیات احکام و قوانین است. مثال امروری این امر این است که مثلاً وقتی در کشوری جرمی زیاد می‌شود، به مناسبت احتراز از وقوع جرم قوانین بیشتری درباره آن وضع می‌گردد. در ایام تأسیس حکومت اسلامی در مدینه نیز خداوند به مناسبت وقایع مختلف احکامی را تشریح می‌کرد و در بعضی آیات هم که حکمی تشریح نمی‌شد، پیامبر می‌فرمود: به احکامی که در تورات آمده و در آنها حکم الهی است (فیها حکم الله) عمل کنند. ولی هر وقت ضرورت داشت آیاتی مشتمل بر احکام نازل می‌شد و تا زمانی که این آیات نسخ نمی‌شد، قابل اجرا بود. ولی این ارجاع دائمی نبود، از این رو در قرآن خطاب به پیغمبر (ص) فرموده است: و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله. ^۱ به پیغمبر دستور می‌دهد که حتی نظر مخالفین را هم بشنود ولی تصمیم نهایی با خود پیغمبر است. در مورد جامعه مؤمنین در سوره شوری، مؤمنین را چنین توصیف می‌کند: امرهم شوری بینهم. بنابراین آنچه در قرآن گفته نشده است به شورای مؤمنین مربوط است. اما با توجه به آیه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، ^۲ سنت رسول خدا هم به منزله قانون است. با این حال باید توجه داشت کدام رفتار پیامبر سنت است و کدام رفتار ایشان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

برحسب مصداق آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ^۱ می باشد. لذا نمی توان گفت که چون حضرت شتر سوار می شدند ما هم اکنون باید شتر سوار شویم. تشخیص این مطلب خود از اموری است که قابل بررسی است و در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد. از این رو در آیات مکی وقایع خارجی که موجب تنزیل است و لذا مقید به زمان و مکان است کمتر مورد نظر است. لذا احکام شرعی مثلاً در مسائل مالی در آنها کمتر آمده مگر به صورت مجمل و کلی که باز در آن هم جنبه اخلاقی غلبه دارد. مثلاً جزو اوصاف نمازگزاران (مصلین) در سوره معارج، آیات ۲۵ و ۲۴، می فرماید: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ، کسانی که در اموالشان برای سائل و محروم حقی معین قائل هستند. یکی از استنباط‌هایی که از آیه می توان کرد این است که اگر شما مخاطب این آیه شریفه هستید، هرگاه کمکی به سائل و محروم می کنید، متنی بر او نگذارید زیرا او بر مال شما حق دارد و در واقع شما حقی را می پردازید. این قسمت آیه همیشگی و تغییرناپذیر است. زیرا به جنبه اخلاقی قضیه نظر دارد اما آنچه زمان پیغمبر در عمل مشاهده شده است عملاً بعداً قابل تغییر است مثلاً دارایی‌هایی را که مشمول زکات می شود امروز شهرنشینان کمتر دارند و بنابراین نمی توان گفت اسکناس زکات ندارد یا ربا ندارد. حلّ این مسأله با اهل حلّ و عقد است. بنابر آیه وَأَمُرُهُمْ شورئ بَيْنَهُمْ.

با اینکه آیات مدنی بیشتر ناظر به احکام است ولی در آن‌ها نیز خطاب قرآن مختص و منحصر به شأن نزول این آیات و صرفاً راجع به همان زمان و همان واقعه نمی شود بلکه همه قوانین و مقررات مربوط به آن امر باید در مسیر حکمت حکم باشد، لذا حکمت تشریح حکم آن، کلی و مربوط به همه زمان‌ها و همه مواردی است که مشابه آن می باشد منتهی به مناسبت خاصی نازل شده است. به

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

عنوان مثال می توان از قضیه افک نام برد که در آن در سال ششم هجری به امّ المؤمنین عایشه تهمت زدند. البتّه این واقعه توطئه‌ای علیه اسلام نبود که اگر این طور بود پیامبر تهمت زندگان را طرد می کرد. در واقع، توطئه‌ای بود که چند تن از زنان پیامبر، امّهات مؤمنین، علیه زن دیگر ایشان امّ المؤمنین عایشه کردند. در این باره پیامبر با چند نفر و از جمله چند بار با علی (ع) مشورت کردند. علی یک بار به پیامبر عرض کرد که چنین نیست، زیرا الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ؛ تو طیب و پاک هستی، نصیب تو نیز جز طیبیه نمی شود.^۲ بنا به رأی عده‌ای از مفسران به مناسبت قضیه افک، آیه إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ...^۳ نازل شد و به حدّ قذف^۴ و حکم لعان ذکر و یادآوری شد. ولی به قول اصحاب فقه، خاص بودن سبب نزول، علّت تخصیص حکم نمی شود.

در مورد حکم لعان^۵ نیز مشهور است که در سال نهم صدور یافت و شأن نزولش آن بود که روزی یکی از صحابه (منسوب صحابی بزرگ سعد بن معاذ یا سعد بن عبادة) به پیامبر عرض کرد که شما فرموده‌اید که حکم به حدّ زنا صادر نمی شود مگر اینکه چهار شاهد شهادت بدهند یا اقرار کنند و اگر غیر از این باشد باید هشتاد تازیانه بر تهمت زننده بزنند؟ حضرت تأیید فرمودند. در این هنگام یکی از مسلمانان (پسر عم سعد) رسید و گفت همسرش را در حالت زشتی دیده

۱. سوره نور، آیه ۲۶: مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک هستند.

۲. در امور مالی نیز همین مسأله صادق است که:

گر بگیرد خون جهان را مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

۳. سوره نور، آیه ۱۱.

۴. افک و قذف در لغت به معنای تهمت زدن است.

۵. لعان در لغت به معنی دور کردن و طرد کردن است و در اصطلاح فقهی یعنی گفتن لعنت خدا بر کسی که دروغ می گوید به ترتیبی که در احکام شرعی آمده است.

است. حضرت فرمودند: شاهدانت کیستند؟ عرض کرد: شاهدی ندارم. حضرت فرمودند او را شلاق بزنید. در این حال دوستان او (پسر عم سعد) ناراحت شدند و عرض کردند: او اکنون بابت زنش ناراحت است. آیا سزا است تازیانه هم بخورد؟ حضرت فرمود: نمی توان حکم خدا را تعطیل کرد. در این اوضاع حالت نزول وحی بر پیامبر عارض شد. صحابه می دانستند در حالت وحی ممکن است احکام عوض شود یا حکم جدیدی نازل شود. بنابراین درنگ کردند. پس از اینکه حالت وحی بر پیامبر تمام شد. فرمودند: آزادش کنید و حکم لعان را میان شوهر و زن جاری کردند.

حال آیا می توان گفت این حکم فقط مربوط به زمان پیامبر بود؟ یا اکنون نیز اگر چنین وضعی پیش آید همین حکم خدا جاری است؟

البته برخی از آیات قرآن مجید مثل قل هو الله احد شأن نزولی ندارد و به مناسبتی نازل نشده چراکه از عالم بی زمانی و بی مکانی خبر می دهد. بسیاری از آیات مکی نیز چنین است ولی همان آیاتی هم که ناظر به زمان و مکان خاصی است و شأن نزول خاصی دارد، حکم آن عمومی است و در همه زمان ها جاری می شود. البته درباره جاودانگی احکام الهی باید به این دو نکته هم توجه کرد که: (۱) آنچه مطابق روح قانون شریعت است چون منطبق با فطرت می باشد دوام دارد اما جلوه های خارجی فطرت بر حسب زمان و مکان متغیر می باشد. فی المثل اصل ازدواج برای انسان ها - و حتی جانداران - قانون فطرت است منتهی در هر مذهب و آیینی به شکل خاصی و متناسب با اوضاع اجتماعی و جغرافیایی انجام می گردد که باید مورد نظر قرار گیرد. در مورد سن بلوغ دختر و پسر، قرآن سن معینی را ذکر نمی کند. اصل جامعیت بلوغ چه در ازدواج و چه در عبادات منطبق با عقل غریزی و فطرت است ولی در هر منطقه جغرافیایی متفاوت است. سن بلوغ

یک دختر یا پسر مثلاً ده ساله در آفریقا و مناطق استوایی با هم سنّ خود در سیبری و اسکاندیناوی متفاوت است.

(۲) در علم حقوق – چه در مبحث قانونگزاری و چه در مبحث قضاوت – معتقدند باید قانونگذار به نحوی قانون بنویسد که حتی یک مورد بسیار نادر و استثنایی را از نظر دور نکند. ولی اگر موردی سالها و بلکه قرنها حادث نشد، نمی توان گفت حکم آن نسخ شده است بلکه باید گفت مصداق ندارد. بعضی احکام چنین است یعنی گرچه نسخ نشده ولی امکان اجرا ندارد. تنظیم چنین مقرراتی نشان دهنده مهارت و تسلط مقنن بر تمام نیازهای اجتماع است. مسأله اجازه تعدد زوجات در اسلام از این گونه امور است. البته ابتدا باید به این نکته توجه کنیم که در قضاوت یا اعمال خود، مصداق این بیت مثنوی^۱ باشیم که «چون کُلُوا خَوَانِدِي بِخَوَانٍ لَا تُسْرِفُوا».

در همان قانونی که از لحاظ حقوقی چنین اجازه ای داده شده است از لحاظ اخلاق دینی می فرماید: و لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا...^۲ توجه کنیم که نه تنها امر به تعدد زوجات نشده بلکه تا حدی نهی نیز شده است و از این رو نباید اجازه را با امر اشتباه کرد.

در مورد برده داری نیز چنین است. ابتدائاً توضیح دهم که در دوران گذشته برده داری در جوامع مختلف با مقررات متفاوتی برقرار بود و بنابر آنچه مورخان می گویند در سال ۱۸۶۳ میلادی یعنی مقارن جنگ های انفصال در آمریکا توسط آبراهام لینکلن رسماً لغو شد. با این حال اعلامیه لغو تا مدت ها ابزار استعمار و استثمار بود و بدین ترتیب برده داری قدیم تبدیل به استثمار و عبودیت شد و

۱. مثنوی مولوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۹.

کارخانه‌ها جای ارباب‌های قدیم را گرفتند. در مورد اسلام حقیقت این امر است که اسلام برده‌داری را برقرار نکرد بلکه مقرراتی را برای نظام موجود برده‌داری مقرر کرد که به تدریج محدود و نهایتاً منتهی شود. اسلام به جای لغو یک باره و روانه کردن هزار غلام و برده‌ای که کاری بلد نبودند و آزادی یک باره همگی آنها که اقتصاد اجتماع را مختل می‌کرد، راه‌های فراوانی را به عنوان واجب و مستحب برای آزادی آنان گذاشت و در تکمیل آن راه ورود به بردگی را نیز محدود نمود که بعد از غیبت امام عصر به کلی مسدود شد و اگر به این دستورات رفتار می‌شد، پس از یک قرن هیچ برده‌ای باقی نمی‌ماند.^۱

جاودانگی خطاب الهی فقط در مورد احکام اجتماعی نیست، مثال اخلاقی آن، یکی از آیات مکی است. اولین آیات سوره عَبَس این است: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَىٰ، روئش کرد و سر خویش را برگرداند از اینکه آن نابینا پیش او آمد. تو چه می‌دانی شاید او تزکیه شود. شأن نزول این آیات این است که روزی پیامبر عده‌ای از مستکبران مکه را نصیحت می‌کردند. در این هنگام ابن ام مکتوم که از صحابه خاص پیامبر ولی نابینا بود، قدم‌زنان وارد شد و ندید که پیامبر با آنان در حال سخن گفتن و دعوت به اسلام است، و از دور از پیامبر درخواست کرد که برایم از قرآن بخوان تا پاک شوم. حضرت چیزی نفرمودند و او هم چند بار درخواست خود را تکرار کرد. پیامبر به او روئش کردند و رو برگردانیدند. او نیز عازم خانه‌اش شد که آیات مذکور نازل شد. پیامبر بلافاصله دویدند و صدایش زدند و دلجویی کردند. البته بعضی از مفسران هم می‌گویند که این آیات چون مشتمل بر عتاب است و عتاب دون شأن پیامبر

۱. برای تفصیل این مطلب رجوع کنید به مقاله "برده‌داری در اسلام" در عرفان ایران، شماره ۱۹، صص ۱۸-۱۰.

است، دربارهٔ ایشان نبوده است. درحالی که چنین چیزی بی‌هیچ وجه نه تنها از شأن پیامبر نمی‌کاهد بلکه آن را بالا می‌برد. تنزیل این آیه چنان بود که گفته شد ولی تأویل آن، عتاب است به همهٔ کسانی که از برادر مؤمن خویش رو برمی‌گردانند. بنابراین در اینجا نیز قرآن کریم همان‌طور که داستان‌های دیگری را برای آموزش مسلمین فرموده است این واقعه را ذکر کرده و خواسته است که خود ما نتیجه‌گیری کنیم. آن نتیجه قابل‌نسخ نیست و خود آیات به‌عنوان ذکر واقعه تلقی می‌شود نه حکم فقهی و شرعی و از این نظر است اگر گفته می‌شود: «خطاب قرآن جاودانه است».

چنین نیست که مخاطب آیات قرآنی، اعم از مکی و مدنی، مسلمانان زمان پیامبر باشند. منتهی باید کسانی باشند که مخاطب آن گردند، ترجمان آن شوند و آن را به زبان درآورند، چنان‌که علی (ع) می‌فرماید: وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يُنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَإِنَّمَا يُنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ؛^۱ این قرآن خط نوشته‌ای میان دو جلد که به زبان در نمی‌آید و ناچار باید آن را ترجمانی باشد. کسانی که آن را به زبان درمی‌آورند. از این روست که علی (ع) دربارهٔ خویش فرمود: أَنَا الْقِرَانُ النَّاطِقُ وَالْبِرْهَانُ الصَّادِقُ، مِنْ قُرْآنٍ نَاطِقٍ وَبِرْهَانٍ صَادِقٍ هَسْتُمْ، رَسُولَ الْكَرَمِ (ص) به علی (ع) فرمود: تو برای تأویل قرآن می‌جنگی همان‌طور که من برای تنزیل آن جنگیدم.

سبب این که دستور داده شده است که قرآن را بخوانیم و در آن تأمل و تفکر کنیم همین است که مخاطب قرآن شده، به درک معانی جاودان آن نائل شویم.
انشاءالله